



مهرانه‌ها در مراسم راهپایز

ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید سید اسماعیل حسینی از شهدای لشکر فاطمیون که ۱۵ آذر ۱۳۹۳در حلب مفقودالاثِر شد

لباسش را به دیگران می‌داد و خودش سرما را تحمل می‌کرد

مصغری خیل فرهنگ

یک شاخصه مشترک بین روزندگان فاطمیون که بیش از هر ویژگی در بینشان خود را نشان می‌دهد «غیرت دینی‌شان» است که باعث شد لباس رزم بر تن کنند و مدافع حرم شوند. روزمندگانی که بارها و بارها از حماسه آفرینی‌ها و دل‌آوری‌ها بيشان صحبت شده و ما هم به سهم خودمان راوی لحظات زندگی تا شهادتشان بوده‌ایم. این بار به شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون سید اسماعیل حسینی می‌بریم. جوانی رعنا که سختی روزگار خیلی زود تر از آنچه باید از او یک مرد ساخت. سید اسماعیل خیلی زود مدافع حرم شد و در دومین مرحله اعزامش به سوریه در روند یکی از حملات علیه داعش کنار همزمانش در لشکر فاطمیون مبارزه کرد و در نهایت شهید و مفقودالاثِر شد. یازدهمین روز آذر ۱۳۹۳ آغازی بر چشم‌انتظاری‌های مادرانه بانویی است که برای آمدن خبر ناشانی از شهیدش روزشماری می‌کند. شاید هفت سال چشم به در ماندن فاطمه سلطانی را نتوان در این چند خط نوشت اما همین گفت‌وگو و پیگیری احوال ایشان می‌تواند دلگرمی برای این مادر چشم‌انتظار باشد.

■ **نماز شب‌هایی که ترک نشد**

من متولد ۱۳۴۷ هستم. ۱۰ سال داشته‌ام که همراه خانواده‌ام در بهار ۱۳۵۸ به ایران مهاجرت کردیم و حالا که با شما صحبت می‌کنم ۴۲ سالگی است که در ایران زندگی می‌کنم، دو برادر دیگر هم دارم. پدرم گرچه عالم و طلبیه نبود اما زندگی بسیار معنوی داشت. اعتقادش به اهل بیت(ع) و ارادتش به امام حسین(ع) مشهود بود و در تربیت ما هم تأثیر داشت. پدرم مردهود بود بزرگ فامیل بود. آنچه از او به یاد دارم این است که هیچ شبی نماز شبیش ترک نمی‌شد. همیشه ایشان را در حال عبادت و نماز می‌دیدم و همین در روحوه من مؤثر بود.

■ **روزهای سخت زندگی**

۱۵ سال داشته‌ام که با نوه عمویم ازدواج کردم. ایشان کارش آزاد بود. ابتدا شاگرد مغازه حاج آقای بود که بسیار انسان شایسته و خوبی بود. ما با هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم. همسرم برای تأمین رزق حلال هر کاری می‌کرد تا زندگی‌مان بچرخد. ما روزهای سخت هم در زندگی‌مان داشتیم. روزهایی که به خاطر مشکلات مالی و بیکاری همسرم زندگی سختی را گذرانیدیم. همسرم انسان با اخلاقی بود. همه فامیل خیلی به ایشان احترام می‌گذاشتند. او هم هر کاری از دستش برمی‌آمد برای مردم و دوستان که نیاز به کمک داشتند انجام می‌داد. بچه‌هایم هم درس‌های زیادی از زندگی پدرشان یاد گرفتند.

■ **ترک تحصیل و کار**

ماحل زندگی من و همسرم سه پسر و سه دختر بود. اسماعیل متولد ۱۴ تیر ۱۳۶۵ و پسر بزرگ خانواده‌مان بود که برای دفاع از حرم رفت. پسر اسماعیل تا کلاس اول دبیرستان درس خواند و همسرم خیلی علاقه داشت که بچه‌ها در دستان را ادامه دهند و با سواد شوند، اما متأسفانه به خاطر شرایط مالی امکانش مهیا نشد. اسماعیل کلاس نهم بود که همسر به افغانستان رفت و همین امر باعث شد اسماعیل ترک تحصیل کند و برای تأمین معاش زندگی وارد بازار کار شود. بچه‌های دیگرم کوچک بودند و سید اسماعیل نان آور خانه شد. آن زمان ۱۵ سال داشت.

■ **اعزام سید احسان**

ابتدا پسر کوچکم سید احسان برای دفاع از حرم راهی شد. احسان هم ۱۱ سالگی ترک تحصیل کرد و برای کمک به امسوز خانواده همرا من و سید اسماعیل به کار مشغول شد. او از طریق دوستانش در محل کار متوجه شد در سوریه چه خبر است و افغانستانی‌ها در قالب تیم‌ها و گروهایی به نام فاطمیون به سوریه می‌روند تا از حرم الله و حرم اهل بیت (ع) که داعش تهدید به تخریب و بی‌حرمتی به آنها کرده، دفاع کنند. سید احسان یک روز تماس گرفت و از من خواش کرد که اجازه دهم به سوریه بروم. من

جدول

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵



شهید سید اسماعیل حسینی

وقتی سه مرخصی آمد برای خواهرهایش

چند روسری خریده و آنها را به ضریح اهل بیت(ع) متبرک کرده بود. سید اسماعیل چند پلاک منقش به تمثال شمشیر امام علی (ع) خریداری کرده بود که به برادر و خواهرهایش هدیه داد. بعد همه به مسجد جمرکان رفت و برای خواهرانش چادر نماز خرید و آورد. وقتی چادرهای نماز را به آنها می‌داد بسیار به نماز خواندن و حفظ حجاب سفارششان کرد. با اینکه خواهرانش سن و سال کمی داشتند اما به حرف برادر گوش کردند.

■ **اعزام دوم**

دیدن این روحیات و حال و هوای معنوی و شوق سید اسماعیل برای حضور مجدد در جبهه باعث شد دیگر مانع او نشوم. برای همین سید اسماعیل برای مرتبه دوم عازم سوریه شد. بعد از حضور او در منطقه، بچه‌های فاطمیون عملیاتی را آغاز کردند که در نتیجه این عملیات سید اسماعیل در ۱۵ آذر ۱۳۹۳



سید اسماعیل



تا چشمم به سید اسماعیل افتاد گفتم کاپشنت کو؟ گفتم دوستم نیاز داشت به او دادم. گفتم اسماعیل الان وضع خودت خوب است که کاپشن را به دوستم هدیه کردی؟ گفتم مادر جان!! او لباس گرمی بر تن نداشت. آنقدر مهربان بود که دوست نداشت دوستش را بدون لباس گرم ببیند

داد

ابتدا خبر دادند جاویدالاثر است. کمی بعد گفتند مفقودالاثِر شده و شهید است اما حقیقت این است که من باور نکردم که سید اسماعیلم شهید شده است، چون هیچ نشان وردی از شهادتش ندیدم

مهربان بود که دوست نداشت دوستش را بدون لباس گرم ببیند. حاضر شد خودش سرما را تحمل کند اما دوستش سختی نکشد. این کارهایش از ته دل بود. گاهی با خودم فکر می‌کنم و می‌گویم که شاید خدا او را به خاطر همین رأفت و مهربانی‌اش اینگونه خرید و به عاقبت بخیری چون شهادت دست پیدا کرد. اسماعیل اهل غیبت کردن و حرف و حدیث‌های خاله زنگی نبود. سرش در کار خودش بود. هفت سالی است که دلم برای همه این خوبی‌هایش تنگ می‌شود.

■ **جاویدالاثری – مفقودالاثری**

ابتدا خبر دادند جاویدالاثِر است، کمی بعد گفتند مفقودالاثِر شده و شهید است اما حقیقت این است که من باور نکردم که سید اسماعیل شهید شده است، چون هیچ نشان وردی از شهادتش ندیدم. بچه‌ها از اتفاقی که برای او افتاده اطلاعی به ما ندادند اما بچه‌های فاطمیون در بهشت رضا (ع) برایش یک سنگ مزار یادبود گذاشتند ولی من همچنان در انتظارم که سید اسماعیل باز گردد. من منتظر آمدنش خیره به مانده‌ام. همیشه می‌گویم می‌شود در بزند و یکبار وارد خانه شود و من در را برایش باز کنم.

■ **عطر وصیتنامه شهید!**

یک بار از جایی برای مصاحبه به خانه‌مان آمدند و از ما خواستند اگر عکس یا وصیتنامه‌ای از سید اسماعیل داریم برایشان بیاوریم. تا آن روز بچه‌ها وصیتنامه سید اسماعیل را به من نشان نداده بودند. وقتی وصیتنامه پسرم را باز از آن بود که پدرش از افغانستان مجدد به ایران باز گشت.

■ **اتفاق اموال**

سید اسماعیل خیلی دل‌سوز و مهربان بود. ۱۴ سال داشت که وقتی متوجه شد شرایط مالی خانواده برای تأمین نیاز بچه‌ها کافی نیست درس را رها کرد و شاغل شد. همه اهل فامیل، دوستان و آشنایان در نبودش ابزاز ناراحتی می‌کنند و دل‌تنگش می‌شوند. زن عموهایش هنوز هم از او بیاد می‌کنند و می‌گویند اصلاً اسماعیل انسانی دیگر بود. تا جایی که می‌توانست به همه کمک می‌کرد. چه کمک مالی و چه کمک پدری. حتی گاهی که به منزل زن عموهایش می‌رفت بچه‌های آنها را نگه می‌داشت تا به کارهایشان برسند. بعد از گذشت هفت سال از نبودن و شهادتش تعریفش را از اطرافیان می‌نشوم. کسی را ندیدم که از او به بدی یاد کند. سید اسماعیل دخالتی در امور زندگی و شخصی کسی نمی‌کرد و از آرش به کسی نمی‌رسید. یک روز سرد و برفی زمستان از سر کار بنایی به خانه آمد. صبح که او راهی کردم کاپشن به تن داشت اما وقتی آمد کاپشن پوشیده بود.

تا چشمم به سید اسماعیل افتاد گفتم کاپشنت کو؟ گفتم دوستم نیاز داشت به او دادم. گفتم اسماعیل الان وضع خودت خوب است که کاپشن را به دوست هدیه کردی؟ گفتم مادر جان! او لباس گرمی بر تن نداشت. آنقدر

جوان



روزنامه جوان | شماره ۶۳۶۴

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید فاطمیون

حسن حیدری که ششم آذر ۱۳۹۴ آسمانی شد

به جای همه

از برادر م خداحافظی کردم

■ **ترگس انصاری**

برای مریم حیدری بیان همه خصوصیات و سیره اخلاقی برادرش در چند سطر سخت بود. نمی‌توانست از سال‌ها برادری، دوستی و رفاقت‌های او خیلی سریع بگوید و عبور کند. شهید «حسن حیدری» آنقدر برادر خوبی بود که مریم را امروز پای میز مصاحبه با ما بکشاند. شهید حسن حیدری آذر ۱۳۹۴در سوریه به شهادت رسید و مریم از همان روزهای اولیه اعزام برادر خودش را برای خواهر شهید شدن آماده کرده بود. آنچه در پی می‌آید حاصل هم‌کلامی ما با مریم حیدری خواهر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون، حسن حیدری است.

شما مهاجر هستید، کمی از شرایط خانواده‌تان بعد از مهاجرت به ایران بگویید.

ما یک خانواده شش نفره هستیم و من جز خودم سه برادر دارم که از بزر پسرها حسن به شهادت رسید. او متولد اول فروردین ۱۳۶۸ بود که در ششمین روز از آذر ۱۳۹۴ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. در سال‌های بسیار دور خانواده‌ام به دلیل جنگ، نامنی و بیکاری در افغانستان مجبور شدند به ایران مهاجرت کنند. زمانی که به ایران آمدند ابتدا به شهر چناران رفته و چندسال آنجا ماندند و به دامداری و کشاورزی پرداختند. پدرم به روزی خیلی خیلی اهمیت می‌داد و هیچ وقت اهل کم‌کاری در کسب‌وکار نبود و ما هم در کارهای معمول در خانه به مادرم کمک می‌کردیم و ایشان ما را به کسب‌روزی حلال خیلی سفارش می‌کرد. پدرم به مسائل دینی خیلی اهمیت می‌داد. طوری که وقتی بچه‌ها به سن تکلیف می‌رسیدند حتماً همه وظایف دینی‌شان را انجام می‌دادند.

■ **رابطه برادران‌تان با شما چطور بود؟**

من تنها دختر خانواده بودم که برادرم حسن خیلی با من صمیمی بود و بیشتر دردل‌هایش را به من می‌گفت. حسن اخلاق خوبی داشت. خیلی اهل تفریح بود. دست احترام بسیار می‌گذاشت و امام رضاع) را او بعد از حضور در جبهه مقاومت سوریه با شهدای آن دوران و شهدای جنگ تحمیلی آشنا شد و به آنها ارادت پیدا کرد.

چند بار به جبهه اعزام شده‌اید چقدر با شرایط جنگ و جبهه مقاومت آشنا بودید؟

اولین بار سال ۱۳۹۳ بود که به سوریه رفتم و مدافع حرم شد. برادرم در اعزام دومی که به مصادف با عید قربان بود روز ۱۵ آذر ۱۳۹۴ به شهادت رسید. حسن اقا در جبهه یک بار قبل

۶						۱	۳
			۸		۷		۴
			۹		۲		۸
			۴		۳		۸
			۷		۸		
			۹		۸	۶	۷
			۷		۱		۶
			۴		۱		

جدول سودو کو

ارقام‌تان را طوری قرار دهید‌که

در هر ردیف، ستون‌ومربع‌های کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار به‌کارورند

جدول کلمات متقاطع

● پاسخ جدول شماره ۶۳۶۳

ب	ا	ل	ا	س	د	ز	ح	و	ی
س	ز	ح	و	ی	ا	ب	ا	س	د
د	ز	ح	و	ی	ا	ب	ا	س	د
ب	ا	ل	ا	س	د	ز	ح	و	ی
ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی	ا
ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی	ا
ز	ح	و	ی	ا	ب	ا	س	د	ز
ح	و	ی	ا	ب	ا	س	د	ز	ح
و	ی	ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و
ی	ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی
ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی	ا
ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی	ا
ز	ح	و	ی	ا	ب	ا	س	د	ز
ح	و	ی	ا	ب	ا	س	د	ز	ح
و	ی	ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و
ی	ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی
ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی	ا
ا	ب	ا	س	د	ز	ح	و	ی	ا
ز	ح	و	ی	ا	ب	ا	س	د	ز

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۶۴

از راست به چپ

۱- کتابی عظیم در ۲۶ جلد اثر علامه مجلسی- سرشب ■ ۲- درز و رخنه- از کشورهای استقلال یافته از شوروی سابق ■ ۳- نان خردشده در آبگوشت- از شهرهای سیستان و بلوچستان- باغ دیدنی شیراز ■ ۴- باقی گذاشتن- عضو بالانشین- الهه گل‌ها و فصل بهار ■ ۵- صدای مردانه- یکدل- ساحل ■ ۶- بر بکت سفره- همسایه شمالی- سیداهرگ- اندک ■ ۷- واسطه‌گری- نیزنگ زیرکانه- منطقه‌ای در شرق تهران ■ ۸- پسر خورشید در اوستا- مظهر جدایی- گرمی و زاری ■ ۹- علف خشک- آلبازی سخت که ماده اصلی آن آهن و مقدار کمی کربن است- کانديدا ■ ۱۰- همراه آشغال- کم‌دین آلمانی- زمین آماده برای کشت- قمر ■ ۱۱- گوشت بدون استخوان- جیوه- فوندانسیون ■ ۱۲- برتن در- مادر لر- هانف غیبی ■ ۱۳- امتحان- فروشنده لوازم دست دوم- صحرایی در مصر ■ ۱۴- پیروی از روش و مسلک دیگری- زرشک ■ ۱۵- ماه کامل- پزشک انگلیسی که ثابت کرد قلب کارش تنظیم گردش خون است

از بالا به پایین

۱- امروز در سیستم صادرات جهانی حرف اول را برای جلب مشتری می‌زند- خرس آسمانی ■ ۲- زن بهشتی - از درآمدهای دولت- غریال سیمی ■ ۳- نژاد ما- نیمی از دیدار- نویسنده فرانسوی کتاب مادام بوآری ■ ۴- جیره - مقابل علیه- الهای در روم باستان ■ ۵- حرف درد- پرندهای خوش‌اواز- محصول سیبمنا- می‌دهند و رسوا می‌کنند ■ ۶- دوا- ماده اصلی مرکب- صفت سرو ■ ۷- کمترین مقدار- هافیک سابق پرسوپولیس و ملی ایران- پهلوان اسطوره‌ای آذری‌ها ■ ۸- غذایی از اسفناج- جایز- جزء به غیر از ■ ۹- متانت- یابوفا- کلمه پرسشی ■ ۱۰- ضمیر اشاره به نزدیک- ضربه‌ای در فوتبال- بعضی‌ها با آن هزار سودا دارند ■ ۱۱- درخت انگور- از اسامی پسران- زنده‌شدن مردگان- شاه بی‌شین ■ ۱۲- پیش‌غذا- حرف روسی- دهکده ■ ۱۳- رئیس پرستاران- بدل از وضو- مهاجم بنام سابق تیم ملی انگلیس ■ ۱۴- قسه‌گو- نمایی درشت از یک چیز در فیلم- کشتی‌رزمنده ■ ۱۵- یک لحظه- نخستین کسی که موفق به صعود به قله اورست شد